



مستخرجاتی چند از مجموعه‌ای بنام (خزانه)

سبب تدوین نحو

بعضی نوشته‌اند که سبب تدوین نحو این شد که دختر ابوالاسود باو گفت: «ما احسن السماء» باضم نون و جر سماء. ابوالاسود گفت: «نجومها». دختر گفت: مقصودم تعجب بود نه استفهام، گفت: پس درست آن بود که میگفتی «ما احسن السماء» یعنی بافتح نون و نصب سماء ..

پس او از این جهت بتدوین فن نحو پرداخت و نخستین بار باب تعجب را وضع و تدوین کرد .. مرحوم صدر طباطبائی مینویسد: از مجموع روایات بطور مسلم این است که نخستین واضع فن نحو علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است بدین گونه که پاره‌ای از قواعد رابه «ابوالاسود دؤلی» که از اصحاب و دوستان صمیمی او بود تلقین فرمود و کلید کار را بدست او داد و ابوالاسود نیز براهنمائی آن بزرگمرد دنباله کار را گرفت تا بکشف و تدوین قواعد این علم موفق گردید، جرج زیدان را عقیده این است که نحو از سریانی گرفته شده و حال آنکه خود ابوالاسود گفته است: آن را از علی آموختم ...

علم اشتقاق لغت

در مقاله تحقیقی که در ۵۳ سال پیش از نظر مرحوم سید حسن تقی زاده گذشته نوشته شده است که برای دانستن فرق تحقیقات علمای غرب با علمای شرق باید بنکات زیر توجه شود:

علمای غرب را عقیده این است که اسم اصلی «زردشت» و این شارع ایرانی در زبان اوستائی «زاراتشتر» است و در اشتقاق و معنی اصلی آن اختلافاتی وجود داشته ولی آنچه به تحقیق پیوسته این است که این اسم مرکب از دو کلمه است و کلمه دوم بلاشک لفظ «اشترا» است که بمعنی شتر است، کلمه اول بنا بر تحقیق بعضی بمعنی زرد است (دارمسترو جکسون).

اما شطرنج باغلب احتمال اصلش (شاتارانگا) بوده که در زبان سانسکریت بمعنی «چهارصف» باشد ... و درهم از کلمه در اخم یونانی است که پول نقره یونان قدیم

آقای نصره الله فتوحی از نویسندگان و تاریخ‌نویسان .

بوده . دینار نیز از کلمه «دیناریوسی» لاتینی است که پول طلای رومی بوده باشد.. این چند فقره مطابق تحقیقات علمای اروپا است که درصحت آنها بجز لغت «شطرنج» شکی نیست .

اشتقاق شطرنج هم اگر چه قطعی نیست ولی اقرب احتمالات است بصحت.. حالا ببینیم تحقیقات علمای مشرق در این خصوص چیست ؟ محض نمونه ذیلا دوسه فقره از این تحقیقات رادرباب همان لغات مذکور درج می‌کنیم :

زردشت بمعنی آفریده اول و نفس کل و نفس ناطقه و عقل فلك عطارد و نور مجرد و عقل فعال و رب النوع انسان و راستگوی و نور یزدان آمده و گفته‌اند این هر سه نام حضرت ابراهیم است « فرهنگ انجمن آرای ناصری» و اما شطرنج بآن مناسبت است که چنانچه آش شطرنجی از همه غله‌های مختلفه است ، شترنگ هم آلات و اشکالات مختلفه دارد مانند اسب و فیل و رخ « فرهنگ ناصری» .. مرویست که درهم را بکسر اول درهم بفتح دال نامند زیرا که او دارهم است و دینار رادینار گویند زیرا که او دین‌نار است «زهر الربیع» این نوع تحقیقات عمیق! نه تنها مخصوص مؤلفین قدیم مابوده بلکه در عهد اخیر پس از بیدار شدن احساسات ملی و مخلوط شدنش بعلم ، برای اثبات یا ایجاد مفاخر ملی سعی در رسانیدن اصل کلمات و لغات بفارسی شیوع غریبی پیدا کرده و مخصوصاً سرسلسله و پیشوای این وطن پرستی لغوی ! مرحوم میرزا آقاخان کرمانی بوده که احساسات وطن دوستی او در زمینه‌های سیاسی شایسته قدردانی است ولی بدبختانه در لغت و تاریخ غایت بی‌اطلاعی و اغراء بجهل داشته و بقول خودش قریب هزار کلمه فرنگی را تدقیق ! کرده و اصل آنها را بفارسی رسانیده ، تاریخ را از لفظ «تاریک» گرفته ، مکه را «مه‌گه» نموده و کلمه «هیستوار» فرانسوی را که بمعنی تاریخ است از لفظ «استوار» فارسی یافته و هکذا سایر اشتقاقات مضحکه او که بدبختانه اثر آن در مقلدان وی هنوز دیده می‌شود.. تا اینجا بود عین نوشته باتمام علامات تعجب و غیره اش و شاید روی اصل این نوع اعتقادات نسبت بعلمای غرب بوده که هم مرحوم تقی‌زاده وهم همولایتی مرحومش «دکتر شفق» عقیده داشتند که باید چهار نعل خود را به اروپائیان برسانیم و یا چهار نعل بدنبال آنها برویم .. خداوند هر دو را غریق رحمت فرماید ..

وقایع تاریخی :

شیخ نجم‌الدین در برابر مفلو .

مفلو بنابر عقیدتی که بدر اویش داش خود و متابعانش بسلامت از شهر خارج ناشناخته مانند و کشته شوند... شیخ اتب بخروج از آن ورطه بلاسفارش فرمود : شیخ نجم‌الدین دایه ، شیخ سیف‌الد :

ام و پروانه‌ای نزد شیخ فرستادند تا دیار دیگر روند ، مبادا در حین جنگ کرده بحکم «لاتلقوا بایدیکم الی التهلکه» شاگردان و متابعان و متعلقان رامانند ، شیخ سعدالدین حمسوی ، شیخ

رضی‌الدین علی‌لایا و دیگران را که بالغ بر شصت تن بودند از شهر محصور بیرون فرستاد. مریدان گفتند: چه شود که حضرت شیخ این بلا را بدعا رفع نماید؟ فرمود: این قضا بدعا (۱) رفع نشود. گفتند: پس چرا از شهر خارج نمی‌شوید؟ جواب داد: **سالهای دراز از نعمت و سعادت، با مردم این دیار شریک بوده‌ام، اگر در بدبختی با ایشان انباز نگردم بی‌همتی باشد (۲) ...** بالاخره مغولان به اورگنج ریختند، شیخ به معدودی از اتباع که حاضر بجذائی از او نشده بودند فرمود «قوم اعلی اسم الله فقاتلوا فی سبیل الله» آنگاه دامن را پر از سنگ کرده و در حالی که دوستان را بجهاد تشویق مینمود، با وجود پیری و ناتوانی بسنگ‌پرانی و کشتش و کوشش پرداخت، تا مغولی در او آویخت و چنگ در موی وی زد، مغولی دیگر تیری بر سینه آن پیر با حمیت افکند که کارش راساخت و او را بجنت فرستاد. (بسال ۶۲۶ هجری قمری) ولی موی مغولک در چنگال بهمفشرده وی باقی ماند و هرچه کردند موفق بخلاص او نشدند ناگزیر مویش را بریدند. ملای رومی بهمین معنی اشاره کرده گوید:

ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند نه از آن مفلسکان که بز لاغر گیرند
 بیکی دست می‌خالص ایمان نوشند بیکی دست‌دگر پرچم کافر گیرند
 شیخ نجم‌الدین شعر هم می‌گفته و این رباعی معروف از اوست:

خواجگان در زمان معزولی همه شبلی و بایزید شوند
 باز چون با سر عمل آیند همه یا شمر و یا یزید شوند

شیخ مجدالدین شاگرد این شیخ نجم‌الدین است که **معشوق ترکان خاتون** بوده است.

۱ - شعر سعدی اشاره باین معنی است:

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه بشکر یا بشکایت برآید از دهنی
 فرشته‌ئی که وکیل است بر خزان باد چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی

۲ - در اینجا است که باید گفت (آفرین بر نجم‌الدین):

یکی از دوستانم که شاعر است و در دوره جنگ دوم به قفقاز رفته بود می‌گفت: یک روز از «واحد» غزل‌سرای نامی که بهردو زبان فارسی و ترکی شعر می‌گوید، دعوت بشام کرده بودم، هنگام عصر ناگهان وارد اطاق شد دیدم مسلح است و علاوه بر تفنگ و فشنگ بیل و کلنگ هم همراه دارد، گفت: آمده‌ام معذرت بخواهم که نه تنها امشب بلکه تا چند شب دیگر هم نمی‌توانم در دعوت شام شما حضور بهم رسانم برای آنکه ماموریت جنگی بمن واگذار شده و باید در به‌وی گفتم: شما راجرا به این ماموریت اعزام مردم انجام وظیفه کنی، گفت: رفیق عزیز اولاً شود با سوت‌زدن خارج نمی‌گردد مگر با کلوله نیشش رانیز تحمل کنیم. که درست نزدیک با

۳ - پرچم لغت ترکی است که بجای درفش که فارسی است چنانکه فردوسی گوید:

ز دیبای پر مایه و پرنیان

بر آنگونه گشت اختر کاویان